

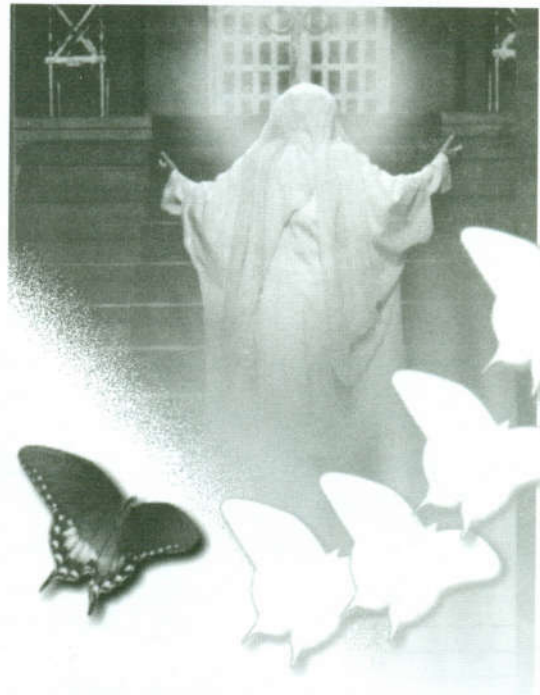
می آید



● معصومه اسماعیلی

کبوتران سپیدبالی که با بال خود در آسمان آبی ابر را نوازش می‌کنند چشم به سوی کدامین افق دوخته و چنین سپیده را عاشقانه نجوا می‌کنند که از آوای طربناکشان شور عشق و صمیمیت عاطفه معنا می‌شود. در این غروب جاذبه‌انگیز او سوار بر مرکب عشقی است که از افق‌های دور بر این کرانه غربت طلوع کرده و کاروان عشق را ساربان است. در این تلاطم امواج این دل نیست که بر مسند عاشقی حدیث می‌خواند و آوای شورانگیز عشق است که بر منبر معنای خویش جلوس کرده و نورافشانی می‌کند آنچه همچون فجر و شفق سپید افشان است، ساختار شکفتن نیلوفر است که شقایق بر دامانش گل می‌افشاند و در سایه مهرش شاپرکان شیشه‌ای بال، آوای سرور و شادمانی سر می‌دهند.

در این دیار غفلت‌زده، میلاد عشق است که پرده از همنشینی بیرون انداخته و آوای زندگی را طنین‌انداز می‌کند و لب به تفسیر خدا گشوده، آهنگ بهشت می‌نوازد. گویا زمین در جشن نور، میزبان آسمان است و میهمان عشق. اوست که پیکر زخمی اشک را همچون شب‌بنم بر گلبرگ گونه‌های منتظر افشانده، شانه‌های خسته عاطفه را



همچون دست نوازش می‌کند.

او کیست که می‌آید و در مسیر عبورش این چنین باغ در باغ غنچه‌های نرگس در دامان لاله می‌شکفتد و فرشتگان سپید به انتظار نشسته‌اند. او می‌آید و بر داغ شقایقان دست مَرهم می‌کشد و بر سایه شکسته زندگی هویت بخشیده، بهار را به یاد باغ‌های خزان زده می‌آورد. او حامی کبوتران است و پناه صمیمی خانه بدوشان، همو منجی و ناجی است و کیست جز او که غروب را به تأویل سپیده برده و افق را در آغوش شفق قرار بخشد و از سلاله پاکش نسل نیلوفران شکفته در دامان یاس کیبوند و عصاره عشق پاکش شقایق است و ترجمان محبتش داستان نیلوفر. او می‌آید و کسانی را که هدف و آیین پاکش را فراموش کردند، پناه می‌بخشد.

فدای قدم‌های نازنینت ای سپیده‌دار سرسبز، جان خسته کبوتران که به امید تو بال پرواز گشوده و سایه بر سر عشق می‌بندند تا بیایی و مدینه‌ای در دامان بپرورانی که نور نام گیرد، نوری که اسلام طلایه‌دار آن است و قرآن تفسیر کاملش.